

محبوب خدا  
درس ۲: محبت جاودانی خدا  
دکتر آر. سی. اسپرول

کتاب مقدس نمیگه غرور پیشرو لغزشه! بلکه کتاب مقدس میگه غرور پیشرو نابودی است، و دل متکبر پیشرو لغزش.

و من باید حواسم باشه؛ چون در لیگونیر وقتی برای این درسها آماده میشیم «بازی جزئیات» میکنیم. معمولاً درباره بیسبال بازی میکنیم اما گاهی هم موضوعات بازیهای دیگر از گذشته است؛ و غرور من به شدت خدشه دار شد، چون تو درس اول یه اشتباه خیلی جدی درباره المر گاتتری مرتکب شدم. من نقش خواهر شارون فالكونر رو به شرلی جونز نسبت دادم در حالیکه این نقش رو چین سیمونز بازی کرده بود.

نمیدونم چطور این اشتباه رو کردم اما تنها راه اصلاحش اینه که الان در این درس به خاطر اشتباهم توی درس قبلی عذرخواهی کنم.

حالا، اجازه بدید به حرفم درباره نابودی و لغزش برگردم و مطالعه‌مون رو درباره محبت خدا ادامه بدیم؛ خدایی که محبت عظیمش چنان هست که حتی رحمت‌های لطیفش اشتباهات اینچنینی من رو میپوشونه.

در درس اول گفتم که چقدر مهمه که محبت خدا رو در پیوستگی با سایر صفات خدا درک کنیم و به طور خلاصه به قدوسیت خدا اشاره کردم و اینکه محبت خدا محبت مقدسه.

صفت بعدی خدا که میخوام در ارتباط با محبت او درباره‌اش صحبت کنم، اینه که محبت خدا مثل خود خدا جاودانیه.

وقتی درباره جاودانگی خدا صحبت میکنیم، داریم درباره چیزی عظیم‌تر از صرفاً طول مدت وجود داشتنش صحبت میکنیم.

وقتی میگی خدا جاودانیه، با این جمله در واقع داریم میگی خدا قائم به ذاته. یعنی خدا هیچ آغازی نداره. وجود یا بودن خودش رو از هیچ منبع دیگری دریافت نمیکنه؛ بلکه او در خودش و از خودش قدرت بودن داره؛ و بارها گفتم که اصطلاح الهیاتی مورد علاقه من، اصطلاح تکنیکی مورد علاقه من در الهیات، واژه «قائم به ذات» هست.

و گفتم که وقتی بر طبیعت خدا تعمق می‌کنم، این واژه منو به هیجان میاره. این خیلی ساده به این معنی که خدا واجب الوجوده.

یعنی وجود خدا در خودش و از خودش. و به هیچ چیزی خارج از خودش برای حیات یا بودنش وابسته نیست.

پس چیزی که می‌گیم اینه که هیچ وقت نبوده که خدا وجود نداشته. برای خدا هیچ نقطه‌ آغازی وجود نداره. ما در اولین صفحه کلام خدا می‌خونیم: «در ابتدا، خدا...»

تضاد عظیمی بین ما، جهان، و خالق وجود داره. چون وقتی می‌گه: «در ابتدا»، در واقع داره می‌گه این جهان ازلی نیست. این جهان آغازی داره. ما آغازی داریم. چون آغاز داشتن، نشانه مخلوق بودن.

پس نمی‌گه: «در ابتدا خدا آغاز شد»؛ بلکه می‌گه: «در ابتدا خدا آفرید.» یعنی قبل از اینکه هر چیزی آفریده بشه، خدا وجود داشت.

این توجه رو به سوی قائم به ذات بودن ازلی خدا جلب می‌کنه. اما قبل از اینکه خدا جهان رو خلق کنه، خودش وجود داشت. و چیزی که کلام خدا روشن می‌کنه اینه که در حینی که خدا در تمام ازلیت وجود داشته، در ذاتش هم از همون ازل صفت محبت بوده.

یعنی خدا در زمان آفرینش خدای محبت نشد؛ بلکه او همیشه خدای محبت بود. پس اگر اینطوره و اگر هیچ چیز دیگه‌ای در ازل قبل از آفرینش جهان، در کنار خدا وجود نداشته، باید این سوال رو بپرسیم که «موضوع محبت الهی چی بوده؟» موضوع محبت خدا از ازل چی بوده؟

این یه سوال خیلی پیچیده‌ست و پاسخی پیچیده هم براش هست. چون وقتی درباره آفرینش فکر می‌کنیم، در کتاب مقدس بین آفرینش و رهایی تمایزی قائل میشیم. خدا جهانش رو در وضعیت نیکویی خلق می‌کنه، جهان از طریق سقوط نوع بشر در فساد غوطه‌ور میشه، و بعد در مابقی کتاب مقدس، بعد از باب سوم پیدایش، برای ما تاریخ عمل رهایی‌بخش خدا شروع میشه که به وسیله اون قومش رو از این فروپاشی عظیم ناشی از سقوط نجات میده.

اما قبل از اینکه خلقتی باشه، قبل از اینکه رهایی وجود داشته باشه، خدا بود! و خدا قبل از آفرینش درباره سقوط می‌دونست؛ و می‌دونست که نقشه رهایی رو اجرا می‌کنه. پس از ازل خدا

نقشه‌ای برای رهایی داشت. و اون نقشه فدیه در درون خود، درک خدا از شخصیت تثلیثی خودش و عمل فدیه که بین هر سه شخص الوهیت انجام میشه رو شامل می‌شد.

پس در الاهیات، ما درباره عهد رهایی صحبت می‌کنیم.

که به عهدی اشاره نمی‌کنه که خدا با ما می‌بنده؛ بلکه به عهدی اشاره داره که خدای پدر با خدای پسر و با خدای روح القدس از ازل می‌بنده.

ما می‌خونیم که این پدر هست که پسر رو به جهان میفرسته. اما وقتی او پسر رو به جهان میفرسته، این کار رو به این دلیل می‌کنه که پسر از ازل موافقت کرده که به جهان بیاد. اینطور نیست که شخص دوم تثلیث برای ورود به وضعیت سقوط کرده ما برای تحقق رهایی مون بی‌میل بوده؛ بلکه از ازل او برای انجام اراده پدر خشنود بود.

پس این توافق بین پدر و پسر به قبل از آفرینش بر میگردد؛ اینکه پدر پسر رو بفرسته و پسر با کمال میل از آسمان نزول کنه و ردای طبیعت انسانی رو بر خود بگیره، خودش رو در معرض خوار شدن قرار بده و خادمی مطیع حتی تا به مرگ بشه، تا قومش رو فدیه بده.

پس نقش او در فدیه این بود که وظیفه‌ای که پدر در مقابلش قرار میده رو به انجام برسونه. و بعد نقش روح القدس از ازل، توافقی که روح القدس با پدر و پسر می‌کنه اینه که کار مسیح رو در قوم خدا به انجام برسونه. پس عمل فدیه فقط کار پدر یا فقط کار پسر یا فقط کار روح القدس نیست؛ بلکه عملی تثلیثیه؛ درست همونطور که عمل آفرینش یک عمل تثلیثیه.

کتاب مقدس به ما می‌گه که خدا آسمان و زمین رو آفرید؛ اما او این کار رو از طریق پسر ازلی که نخست‌زاده همه آفرینش هست انجام داد؛ و حتی در گزارش آفرینش می‌بینیم که روح القدس بر سطح آب‌ها در حرکت و نور رو از تاریکی بیرون میاره.

پس آفرینش و فدیه هر دو کارهایی هستند که توسط تثلیث الاهی محقق میشن. و نکته اینه که اونها از ازل در این باره با هم توافق دارند.

حالا، کتاب مقدس به ما می‌گه که یکی از چیزهایی که از ازل به خدا انگیزه میده که نقشه‌ای برای فدیه اجرا کنه، محبتش نسبت به تمامی خلقتشه.

به این دلیل که خدا اونقدر جهان رو محبت نمود که پسر یگانه خودش رو داد. وجود نقشه رهایی از محبت ازلی خدا نشات می‌گیره.

اما این اشتباهه که بخوایم فکر کنیم موضوع اصلی و انحصاری محبت خدا جهان بوده یا انسان‌هایی بوده که به فدیة دادن شون خشنود بوده. این قطعاً درسته که خدا ما رو دوست داره؛ و این از طریق محبت خدا بود که مسیح رو فرستاد تا همونطور که یوحنا میگه بهای گناهان ما رو بپردازه؛ اما موضوع اصلی محبت پدر، پسر هست!

و این چیزیه که اغلب در مطالعه کلام خدا نادیده‌اش می‌گیریم؛ و باید توجه‌مون رو روی این ببریم که عهد جدید بارها درباره محبت پدر نسبت به پسر صحبت می‌کنه. چون با اینکه کاملاً درسته که خدا ما رو دوست داره؛ اما باید به یاد داشته باشیم که او ما رو در پسر، دوست داره.

ما در مسیح قرار داده شدیم و تمام کار فدیة، در واقع کاریه که در اون، پدر ما رو به عنوان کسانی که به پسر تعلق دارند می‌بینه. و به خاطر محبت عظیمش به پسرش هست که ما مشمول فدیة میشیم.

بیایید لحظه‌ای به رساله دوم پطرس رسول باب یک از ابتدای آیه ۱۶ نگاه کنیم. پطرس اینطور میگه: «زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسای مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم. زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم» و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد.»

در چیزی که پطرس زمان نوشتن این رساله به دوستانش در اینجا داره به یاد میاره، شکی نیست. او داره به واقعه‌ای در زندگی عیسی اشاره میکنه که خیلی نزدیک به پایان خدمت زمینی او اتفاق افتاد؛ جایی که از اورشلیم فاصله گرفته و با شاگردانش به سمت شمال سفر کرده و بعد از فقط چند روز از اعتراف پطرس در قیصریه فیلیپی، بالای کوه تبدیل، در حضور پطرس، یعقوب و یوحنا که شاهدین عینی ظهور ایلیا و موسی در کنار او بودند، چهره‌اش دگرگون میشه؛ جایی که لباس‌های مسیح به نوری درخشان و تابناک تبدیل میشه که از نور نیمروز روشن‌تر بود و ظاهر مسیح تبدیل میشه و پطرس میخواد سرپناهی بسازه و برای همیشه همونجا بمونه؛ و حس جلال و شکوه مسیح اونها رو فرا گرفته بود، و در حقیقت این درخشش طبیعت الهی او بود که از میان ردای طبیعت انسانی و در مقابل چشمان شاگردان نزدیکش آشکار شد.

و صدایی رسا از آسمان شنیدند. جایی که خدا میگفت: «این حبیب من است! این است پسر حبیب من.» همون صدا که به آواز بلند در زمان تعمید عیسی در رود اردن سخن گفته بود، جایی که کبوتر به عنوان نشانه یا نماد نزول روح القدس، آشکارا از آسمان پایین اومد تا مسیح

رو برای خدمت زمینیش مسح کنه. یک بار دیگه آسمان باز شد و صدای خدا به طور رسا سخن گفت که «این است پسر حبیب من.»

پس در عهد جدید می‌بینیم که موضوع اصلی عیسی به عنوان یگانه محبوب پدر بارها تکرار میشه. در واقع رسولان این رو یک نتیجه طبیعی رابطه صمیمی درون خدا بین پدر و پسر و روح القدس می‌بینند.

و همزمان کلام خدا درباره محبت خدا نسبت به ما صحبت میکنه؛ محبتی جاودانی که بر محبت پدر نسبت به پسر بنا شده و ریشه در اون محبت داره.

این به خودی خود به اندازه محبت پدر نسبت به پسر واضح و بدیهی نیست. و در واقع این محبت نسبت به ما باعث حیرت رسولانی که در عهد جدید روی این تفکر کردند شده. این رو یک بار دیگه هم می‌بینیم، وقتی به رساله اول یوحنا بریم، جایی که پیشتر در باب ۳ این جمله رو شنیدیم که خدا محبت است!

باب سوم رساله اول یوحنا با این جملات شروع میشه: «ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت. ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن میدانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید. و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است.»

اون لحن حیرت و بهت‌زدگی رو متوجه میشید وقتی یوحنا میگه: عزیزان، این چه نوع محبتیه! این چه نوع محبتیه که ما باید فرزندان خدا خوانده بشیم؟

نمیتونه ازش بگذره. این چیزی نیست که برایش یه امر بدیهی و عادی باشه؛ اینکه هرکسی که مخلوقه به طور خودکار توسط خالق فرزند خدا محسوب بشه. او میفهمه که عضوی از خانواده خدا محسوب شدن امتیازیه که محض فیض و تنها فیض عطا میشه؛ و این بزرگترین امتیازیه که هر انسان فانی میتونه تجربه کنه.

دوباره میگم، عهد جدید تلاش زیادی برای نشون دادن این نکته میکنه که فرزندان خدا خوانده شدن ما به عنوان ابراز محبت شگفت‌انگیز و فوق‌العاده خدا ریشه در فرزندخواندگی ما داره و بر این اساس استواره. ما ذاتا فرزندان خدا نیستیم. کلام خدا سعی میکنه این نکته رو روشن کنه که ما به طور طبیعی فرزندان غضب هستیم. ما به طور طبیعی فرزندان شیطان هستیم.

اما به وسیله فرزندخواندگی هست که ما فرزندان خدا محسوب میشیم. فکر می‌کنم بهترین آیاتی که این موضوع رو به زیبایی بیان میکنند در رساله پولس به رومیان هست. در باب هشت، از آیه نه.

در رومیان باب ۸ از آیه ۹ پولس اینطور میگه: «لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد.» حالا به چیزی که پولس پیش‌تر گفت توجه کنید؛ اینکه ما ذاتا جسمانی هستیم. و با تولد بشری مون روح خدا رو در خودمون نداریم.

اینجا به ایمانداران در روم میگه: «لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح خدا را - یا در واقع روح مسیح را - ندارد وی از آن او نیست. و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح، به سبب عدالت، حیات است. و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.» حالا به اینجا توجه کنید.

«بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نماییم. زیرا اگر بر حسب جسم زیست کنید، هر آینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را به وسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست. زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.»

پسر خدا بودن امری طبیعی نیست. بلکه پسر خدا بودن فراطبیعی‌ست. و کسی که تولد تازه نیافته، و حضور روح القدس رو در جان خودش نداره، امتیاز پسر خدا بودن بهش عطا نشده!

اما کسانی که روح القدس در اونها ساکن شده، جزو خانواده خدا محسوب میشن. و پولس ادامه میده و میگه: «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت میشوند، ایشان پسران خدایند. از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا میکنیم. همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.»

یکی از داستان‌های مورد علاقه من در عهد قدیم که فکر می‌کنم به شکل قدرتمندی این اصل فرزندخواندگی رو به تصویر میکشه، داستان مفیوشث هست. اگر مفیوشث رو به یاد داشته باشید اون پسر لنگ یوناتان بود که از هر دو پا لنگ بود.

ما محبت غیر معمولی‌ای که داوود نسبت به یوناتان و یوناتان نسبت به داوود داشت رو به خاطر داریم؛ محبت یوناتان به داوود اونقدر عظیم بود که یوناتان مایل بود از حق خانوادگی و طبیعی خودش برای نشستن بر تخت پدرش شائلول دست بکشد تا داوود بتونه پادشاه مسح شده باشه.

و وقتی شائلول در پی گرفتن جان داوود بود، یوناتان به داوود کمک کرد که فرار کنه؛ پس پیوند محبت بین اونها اینقدر عظیم بود.

و بعد درباره اون نبرد سرنوشت‌ساز می‌خونیم که در اون شائلول کشته میشه؛ اما یوناتان هم اونجا کشته میشه؛ و پیغام به داوود میرسه و داوود گریه میکنه و میگه: «آه، شجاعان چگونه افتادند.» و میگه: «در جت اطلاع ندهید و در اشقلون خبر مرسانید.» مبادا دشمنان در مرگ دوست محبوبش شادی کنند.

و بعد سرداران داوود اونقدر برای محافظت از داوود در برابر هر نوع دخالتی به ضد تخت‌نشینی او غیور بودند که همه خویشاوندان خاندان شائلول رو کشتند؛ برای اینکه مطمئن بشن هیچ مدعی‌ای برای تاج و تخت باقی نمونده؛ و در این بین، این پسر لنگ، مفیبوشت، فرار میکنه. در واقع دایه‌اش اونو با خودش میبره.

و بعد داوود فرمانی صادر میکنه و این سوال رو میپرسه: «آیا از خاندان شائلول کسی باقی مانده؟ آیا کسی از خانواده یوناتان هنوز باقی مانده؟» و محافظانش رو به سراسر سرزمین میفرسته تا هر گوشه و کناری رو بگردند؛ و اونها اون بچه، مفیبوشت رو پیدا می‌کنند و اون رو به قصر میارن. مفیبوشت ترسیده بود چون فکر می‌کرد اونو پیش داوود میبرن تا کشته بشه.

و داوود چیکار کرد؟ به مفیبوشت گفت: «تو عضوی از خانواده من هستی. و هر روزه از سفره پادشاه نان خواهی خورد.»

و اساسا مفیبوشت رو در امپراتوری خودش به مقامی سلطنتی ترفیع داد. چرا؟ نه به این خاطر که داوود محبتی نسبت به مفیبوشت داشت. او حتی مفیبوشت رو نمی‌شناخت. اما برای مفیبوشت حرمت قائل میشه و اون رو نجات میده و برکت پشت برکت بر او جاری میکنه. چرا؟ به خاطر محبتش به یوناتان.

چون داوود یوناتان رو دوست داشت، تقریبا مفیبوشت رو به عنوان عضوی از خانواده خودش به فرزندخواندگی پذیرفت. و این کاریه که خدا برای ما کرده. به خاطر محبتش نسبت به مسیح،

ما رو در خانواده سلطنتی به فرزندخواندگی پذیرفته و ما رو با مسیح وارث ساخته، ما رو هم ارث با مسیح ساخته؛ چون خدا ما رو به خاطر عیسی دوست داره.

ما محبوب پدر هستیم، چون عیسی محبوب پدره؛ و نباید هرگز این رو فراموش کنیم. عیسی مردمک چشم پدره؛ و به خاطر محبت عظیمی که پدر نسبت به پسر داره، به او هدایایی می‌بخشه که این هدایا من و شما هستیم که در خانواده او به فرزندخواندگی پذیرفته شدیم.